

اصلاح قوانین

طول جریان محاکمات و تعویق ختم دعاوی که ناشی از نقص و بهم ریخته گی قوانین و عدم تطبیق تشکیلات است مضافاً بر جهات دیگر علاوه از آنکه موجب تنگی حوصله متداعیین و عصبانیت و بالاخره تواید نارضایتی و بدبینی جامعه بدستگاه قضائی کشور گردیده برای دسته خاصی هم وسیله مؤثری برای سوء استفاده و بالنتیجه کلاهبرداری شده است.

و چون جناب آقای دکتر هدایتی وزیر محترم دادگستری درصدد اصلاح امور و جلوگیری از انحرافات و قطع ایادی شیادان و کلاهبرداران میباشند و در مقام تشکیل کمیسیونی بمنظور وفق دادن قوانین با یکدیگر و اصلاح آنها و رفع نواقص برآمده اند سابقه ذهنی خود را (نسبت بجهاتی که موجب تعویق در خاتمه یافتن دادرسیها و انباشته شدن پرونده ها در خاطره باقی مانده) فهرست وار و بطور اجمال تذکر میدهد شاید مورد توجه کمیسیون مربوطه و مفید واقع شود.

دادگاه بخش و شهرستان

۱ - مصالح و فوائدیکه برای تقسیم مراجع قضائی مدنی بدادگاه بخش و شهرستان فرض شود در مقابل مضار و مفاسدیکه بر آن مترتب است ناچیز بنظر میرسد.

آیا چه اشکال و ضرر غیر قابل جبرانی دارد اگر تقسیم دادگاههای مدنی بدادگاه بخش و شهرستان از بین برود و تمام دادگاههای مدنی در یک عرض و تحت یک عنوان برای رسیدگی بکلیه دعاوی و دادخواهیها صالح باشند؟

چه تقسیم دادگاهها به بخش و شهرستان یکی از جهات تعویق در خاتمه یافتن دعاوی گردیده و چه بسا یک دعوی که در دادگاه بخش مطرح شده پس از جلساتی باستناد صلاحیت دادگاه شهرستان منتهی بقرار عدم صلاحیت گردد و همچنین دادگاه شهرستان به استناد صلاحیت دادگاه بخش قرار عدم صلاحیت صادر نماید و بنظر میرسد حذف مواد ۱۰ تا ماده ۲۰ آئین دادرسی و در یک عرض و یک ردیف قرار گرفتن دادگاههای مدنی برای سرعت در ختم دعاوی بی تأثیر نباشد.

متأسفانه تعیین صلاحیت نسبی و ذاتی دادگاهها هم منحصر بآئین دادرسی نیست بلکه در قوانین دیگر هم نسبت بصلاحیت نسبی و ذاتی دادگاهها مقرراتی است که پس از مدتی موضوعی که برطبق آئین دادرسی در صلاحیت دادگاهی بوده معلوم میگردد طبق قانون خاص دیگری در صلاحیت دادگاه دیگر است و موجب میشود که در مرحله بالاتر فسخ یا نقض گردد.

اصلاح قوانین

مثلاً ماده ۲۰ آئین دادرسی مرجع رسیدگی باختلافات مربوطه باسناد سجلی و شناسنامه اتباع ایران را که در خارجه صادر شده بطور مطلق دادگاه شهرستان تهران قرار داده ولی ماده ۴۵ مصوب ۱۹/۲ مخصص ماده مزبور گردیده و دادگاه محل اقامت صاحب سند را در صورتیکه در ایران سکونت داشته باشد مرجع صالح مقرر داشته است. این موضوع در اغلب قوانین خاص وجود دارد و با توجه باینکه اصلاح و اصلاح در اصلاح و نسخ نسبت بمواد کلیه قوانین زیاد است و برای یک دادرس بجهانی بررسی و احاطه بانها با پراکندگی که دارد بسیار مشکل است و چه بسا یک موضوعی تمام مراحل قضائی را طی کرده و در دیوانکشور بعثت یک ماده اصلاحی یا ماده مکرر یا تبصره که بعداً مقرر شده و دادرسی و متداعیین و وکلای آنها از آن استحضار پیدا نکرده اند نقض شود.

۲ - تصور می رود اغلب قوانین خاص همان گذارشها و نظریات مأمورین وزارتخانه ها یا مواد تنظیم شده آنها بوده که منتهی بطرح قانونی وزیر مربوطه و تصویب مجلس شورایملی شده است.

نواقصی هم که در مجموع قوانین جاریه مخصوصاً قوانین خاص بنظر می رسد بیش از شماره مواد است که وضع و تصویب گردیده و کمتر ماده خالی از ایراد و تنقید است لذا و برای رفع نواقص بمواد مکرر و اصلاحی و بعضی موارد بوسیله آئین نامه و بخشنامه مبادرت گردیده است در صورتیکه همان مواد مکرر و اصلاحی تولید اشکال و محذورات بیشتری کرده است مضافاً باینکه برای اغلب آئین نامه ها و بخشنامه ها هم که مبتنی بقانون نبوده ارزش قضائی نمیتوان قائل شد.

بجهاست مزبوره اقتضا دارد کلیه قوانین در هم ریخته - بیخته شود و مواد مکرر و اصلاحی و تبصره ها از بین رفته و یک قانون کامل بجای آنها تدوین گردد - امید است با فرصت بیشتر و مجال و استعری پیرامون این موضوع بحث جداگانه بشود.

۳ - عدم تطبیق قوانین با یکدیگر و این عدم تطبیق منحصر بقوانین نیست بلکه با اینکه کنیه ادارات تابعه وزارتخانه ها در تمام کشور بیکدیگر مربوط اند تشکیلات آنها در حوزه های مختلف تطبیق با یکدیگر ندارد؛

مثلاً محلی جزء حوزه قضائی شهرستانیست ولی خارج از حوزه ژاندارسری آن شهرستان است و اگر جرمی واقع شود ژاندارسری حوزه قضائی دیگر بایستی مداخله کند. همچنین محلی جزء قلمرو اداره دارائی شهرستانیست که مرجع قضائی آن شهرستان دیگر است و اگر مأمورین دارائی قاچاقی را کشف کنند مرجع قضائی شهرستان دیگر و مأمورین ژاندارسری حوزه دیگر صالح برای مداخله و رسیدگی میباشند.

بخوبی در نظر دارم یک موضوع مربوط بشناسنامه اداره آمار یک شهرستان دوردست و ژاندارسری حوزه دیگر و دادگاه شهرستان حوزه دیگری دخالت داشتند و این عدم تصبیق در سوء جریان کارها تأثیر مهمی دارد لذا اقتضا دارد تشکیلات ادارات تابعه کلیه وزارتخانه ها نسبت باسور قضائی مخصوصاً ضابطین دادگستری در کلیه نقاط کشور بطوری باشد که با یکدیگر تطبیق نماید.

اصلاح قوانین

اگر اصلاح قوانین با اصلاح تشکیلات و اصلاح مجریان قانون توأم شد امید بهبودی می‌رود والا آهن سرد کوفتن است. ناگفته نماند که اصلاحات مذکوره هم یک امر نشدنی نیست و با حسن نظر بآسانی انجام پذیر است.

تأثیر سوء تعبیر

۴ - با اینکه وحدت رویه قضائی مطلوب است سوء تعبیر قوانین موجب سوء استنباط و اختلاف نظر و تشتت آراء دادرسان گردیده مثلاً با اینکه نبایستی در مواردیکه علت صدور قرار غیبت است اجازه داد آن قرار قابل اعتراض هم باشد سوء تعبیر ماده ۱۸۷ آئین دادرسی موجب شده که بعضی از دادرسان قرار ابطال در مورد ماده ۱۶۵ و ۱۷۲ آئین دادرسی و ماده ۱۹ قانون ثبت را قابل اعتراض تلقی کرده اند و اگر ماده ۱۸۷ به این نحو تنظیم شده بود که

« قرارهاییکه مستقلاً قابل پژوهش است در صورتیکه غیباً صادر شده و صدور آن معلول غیبت نبوده به ترتیبی که برای اعتراض بر حکم مقرر شده قابل اعتراض است » - این نظر و اختلاف رویه پیدا نمیشد.

قانون بایستی با جامعه وفق دهد نه جامعه با قانون

۵ - اولین چیزیکه در قانون گذاری بایستی مورد توجه واقع شود وضع زندگی و اخلاق و عادات و روحیه و درجه معاومات کشوریست که قانون برای نظام اجتماعی و تأمین سعادت آن ملت و کشور بایستی مورد عمل و اجراء واقع شود جای تأسف است که در وضع قوانین جاریه اغلب مقررات و قوانین سایر ممالک دنیا بدون آنکه تطبیق با محیط وضع کشور و رموز اجتماعی بشود مورد توجه بوده و بلکه قسمت عمده قوانین بایک لیاقت محدودی در فن ترجمه مثل قانون تجارت از قوانین دیگران ترجمه تحت‌اللفظی شده لذا نه فقط مبهم است بلکه اغلب مقررات قوانین ترجمه شده برای این کشور بدون فایده و غیر قابل عمل نیز میباشد.

مقررات قانون هر کشور برای همان کشوری متناسب و مفید است که آنرا بر حسب مقتضیات خود ایجاد نموده باشد نه برای کشور دیگری که مقتضیات دیگری دارد. بدیهی است هر وقت حبشه آمریکا شد و حبستی امریکائی و انارک یزد کانادا شد و انارکی کانادائی - ترجمه صحیح قوانین و اجراء مقررات آنها هم برای آنها مفید و قابل عمل میشود.

قواعد

۶ - علم حقوق دریای بی پایانست که هر اندازه نصوص قانون توسعه داشته باشد نمیتواند شمه‌ای از فروع و شعبه‌ای از شعبات و رشته‌ای از رشته‌های حقوق را بیش بینی نماید چه رسد باستیفاء تمام فروع کلیه رشته‌ها و شعبات آن لذا حل موضوعات و بروعیکه در قانون پیش بینی نشده و هر اندازه توسعه یابد هم نمیتواند بیش بینی نماید محاج بیک سبانی و اصول و قواعدیست که راهنما و وسیله حل مشکلات و کلید کشف ریز حقوق

و معضلات دعاوی باشد تا از دریای موج و پر خطر حقوق وسیله نجاتی داشته و بتوان بایک مبنا و اصولی در رفع خصومات بساحل تشخیص حق و واقع نزدیک شد و قانون فاقد یک چنین قواعد و مبانی است

و اگر هم اتفاقاً قاعده ای از قواعد با اصلی از اصول نظیر ماده ۳۵۶ و ۳۵۷ آئین دادرسی مورد تعرض واقع شده با یک عبارت ناقص و بیان قاصری تعبیر و پیش بینی گردیده که قیمت اصل و ارزش قاعده ای را از دست داده است.

با اینکه بهترین عقول شرق در ظرف سده‌تی متجاوز از هزار سال صرف تعمق و کنجکاوی در علم حقوق شده و امروز نتیجه افکار و لباب تحقیق و خلاصه تدقیق آنها در دسترس ما قرار گرفته نهایت تأسف آور است که ندانستیم یا نتوانستیم یا نخواستیم مورد توجه قرار داده و از آنها استفاده نمائیم.

حقیقتاً مثل ما در اقتباس و متابعت از قوانین و مقررات بیگانگان و انصراف از مبانی فقهای اسلامی از کسیکه گم شده خود را در دست دارد و برای یافتن آن بهرسو پیچور است کمتر نخواهد بود!

جای شک و تردید نیست اگر از فکر صائب و نظر دقیق فقهای اسلامی که مایه افتخار کشور ایران بوده اند و بشرح تصدیق تایلر و سایر دانشمندان غرب علم حقوق مفتخر بآنها است استمداد نشده و همان قواعد و مبانی بشرحیکه مورد تذکر آنها است بصورت موادی لااقل در حدودیکه بعضی از دول اسلامی در ابتدای قانون مدنی خود پیش بینی و وضع نموده اند در قانون ایران هم پیش بینی میگردید بسیاری از مشکلات فروع حقوق که مورد نص قانونی نیست حل میگشت.

اگر تصور شود آئین دادرسی و سایر قوانین جاریه که سر تا پا ناقص و بیش از شماره اعداد مورد ایراد و قابل تنقید است ما را در فن حقوق مستغنی میدارد از قواعد و مقرراتیکه دانشمندان حقوق اسلامی با استمداد از منابع آسمانی برای حل موضوعات و فروع حقوق پیش بینی نموده اند تصوریست غلط که نتیجه آن پیمودن وادی ضلالت و جاده گمراهی است که هرگز باختر نرسد.

یگانه علت گرفتاری روزانه اصلاح و نسخ و تبدیل و تغییر قوانین که چه بسا قانونی به مرحله عمل و اجرا نرسیده نسخ و لغو میگردد همین است که قوانین جاریه اغلب بدون تطبیق با مصالح اجتماعی و مقتضیات و بدون توجه بمبانی و قواعدیکه ریشه و پایه حقوق است و بلکه توأم با مقاصد و اغراض شخصی وضع و تصویب میگردد. قانون فروش اوفات و لغویت فوری آن نمونه ایست برای اثبات مراتب مذکوره.

البته بایستی تصدیق نمود که با مبانی و اصول و قواعدیکه اساس فن حقوق است فقیه بایستی حکم دعاوی را صادر و فصل خصومت نماید که در موارد تعارض ادله با اصل و قاعده یا اصلی با اصل و قاعده ای با قاعده راه تخلص و وجه ترجیح را بداند و با وضعیت فعلی که در دعوی و وصیت موصی را احضار و در دعوی مضاربه به استناد صلاحیت دادگاه جنبه قرار عدم صلاحیت و در دعوی زوجیت بعنوان تأمین مدعی به قرار

اصلاح قوانین

بازداشت زوجه را صادر مینمایند^(۱) همان ماده ۳ و ۴ قانون آئین دادرسی کافی است!
۷ - نه فقط بسیاری از مقررات و قوانین امروزه موافق با موازین عدل و منطبق با قواعد حقوق نیست بلکه در مواردی برخلاف مبانی و اصول حقوق است که فقط طرفداری و جنبه جانبداری (که در حقوق کمتر محض است) موجب وضع آن گردیده چنانچه برخلاف اصل کلی و صرفاً برای جانبداری بانک ماده واحده مصوب ۱۶/۱۲/۱۵ وضع و با وضع چنین ماده حیثیت قانون لکه دار گردیده در صورتیکه مراعات مصلحت قانون و مانی آن اولی از مصالح بانک است!

و بر فرض فلسفه برای طرفداری بانک در موضوعات حقوقی در نظر باشد ممکن بوده همان مصالح بانک بطریق دیگری که مخالف با اساس قانون نباشد مراعات گردد و با وضع چنین ماده مصلحت قانون و اساس حقوق پامال نشود.

معلوم نیست چه قاعده از قواعد علم حقوق در نظر مقنن مجوز تشریح این حکم **جابرانه** شده که استیفاء طلب از مال غیرى که بهیچ وجه دخالتی در معامله نداشته بشود و اگر برای این حکم **جابرانه** مبنای صحیحی است علت اختصاص بانک و محرومیت دیگران چیست. اگر بنوع قوانین دقت شود معلوم خواهد شد که تا چه اندازه وضع قوانین ما مبتنی بر مقاصد خاص و اغراض شخصی بوده نه نظام اجتماعی و مصالح عامه!

تکرارات لفظی و معنوی

۸ - از جهت تکرارات لفظی و معنوی که در قوانین مختلفه است بر قانون گذاران ایرادی نداریم و همچنین از تکرارات بی مورد معنوی هم که در یک قانون یا بین دو قانون دیده میشود صرف نظر و عذر مقنن را می پذیریم ولی جای تعجب است که تا این درجه در نحوه تنظیم قانون تسامح شده که حتی از تکرارات لفظی در یک قانون نظیر ماده ۱۴۸ و ۳۴۶ آئین دادرسی هم خود داری نشده و همچنین از جهت تناقضاتی که در قوانین مختلفه است و بلکه تناقضاتی که در یک قانون دیده میشود تعجبی نیست بلکه تعجب در این است که مقنن چه مهارتی در تناقض گوئی داشته که حتی قسمت اول یک ماده را نظیر ماده ۲۳۳ قانون امور حسبی چگونه با قسمت اخیر همان ماده نقض نموده که اگر بایک تاویل و تفسیری در مقام رفع تناقض بین صدر و ذیل آن ماده بر آئیم دوچار اشکالات بدتر میگردیم (با عدم تأثیر اعتراض بی مورد است).

۹ - با اینکه تعریف بحد و لا اقل بر رسم کمک مؤثری برای تطبیق احکام با موضوعات و مصادیق و تشخیص فروع مینماید کمتر موضوعی است که مقتضی بوده تعریف شود در قانون تعریف شده باشد. و تعریفهایی که در قانون شده اغلب در عداد تعریف غیر منقول است که در ماده ۱۲ قانون مدنی بعمل آمده در صورتیکه غیر منقول احتیاج بتعریف نداشته است و اگر هم در مواردی مبادرت بتعریف موضوعی گردیده با یک بیانی تعریف شده که حقیقت آن موضوع را تغییر و بیشتر تولید اشکال نموده است!

۱ - در خاطر دارم در موقعیکه اینجانب در شهرستان بروجرد تصنی امور قضائی داشتم

یکی از دادرسان چنین قراری را صادر نموده بود.

مثلاً از ماده ۱۲ و سایر مواد مربوطه به باب یازدهم قانون تجارت استفاده میشود که فرق معنوی که بین توقف ورشکستگی است مورد توجه نبوده و هر دو کلمه با اختلاف معنی و مصداق در اصطلاح قانون تجارت مترادف و یک معنی و حکم را داراست در صورتیکه ورشکستگی در واقع و نفس الامر عبارت است از کسر مالیه تاجر ورشکسته از میزان تعهدات و بدهی که از عمل تجارت حاصل شده و ناشی از آنست. نه هر بدهی از قبیل ضمانات قهریه یا مهریه زوجه و امثال آنها!

توقف عبارت است از عدم تمکن فعلی تاجر از تأدیه قروض و تعهدات نقدی که ملازمه با ورشکستگی ندارد و چه بسا تاجری با داشتن جنس و مالیه باضعاف مضاعف کلیه قروض و تعهدات نقدی در اثر پیش آمدی نتواند بدهی خود را در ظرف سه روز سقره در ماده ۱۳ آن قانون تأدیه نماید و لذا اقتضا داشته و دارد برای توقف احکام و مقررات خاص پیش بینی شود نه آنکه در کلیه احکام و مقررات با ورشکستگی متحد باشند و نظیر این اتحاد موضوعات مختلف در اصطلاح قانون در کلیه قوانین زیاد است

از جمله جعل و تزویر که با اینکه از حیث معنی و مورد و مصداق مختلف است و اگر دائمی بدون توجه مدیون برگ کارین بین دو سفته قرار دهد و آنرا برای نوشتن دین بمدیون بدهد سفته دوم تزویر است نه جعل در ماده ۹۷ قانون کیفر جعل و تزویر بر یک معنی اطلاق شده است.

این عدم تعریف موضوعات در امور کیفری بیشتر مؤثر و باعث تولید اشکال است مثلاً بر فرض اینکه چون قتل یک موضوع عرفی است مقنن خود را محتاج ندانسته آنرا تعریف نماید و معین کند قتل چیست آیا فقط ایجاد سبب وجودی که باعث فوت شود قتل است یا آنکه اسباب سلبیه و ترك عمل هم که باعث مرگ شود مثل آنکه زنی بچه خود را شیر ندهد تا بمیرد یا شخص دیگری را حبس کند و غذائی باو نرساند تا از گرسنگی فوت نماید قتل است!

آیا در نظر مقنن تعریف انواع قتل که عبارت از عمد و شبه عمد و خطا باشد هم مورد احتیاج نبوده تا اگر خسرو - فرهاد را با زنی که تصور نموده شیرین زن او است در حال مخصوص هم بستر مشاهده نماید و با اجازه ماده ۱۹۷ آنها را قاصداً و عامداً بقتل برساند و بعداً معلوم شود اشتباه در تطبیق نموده و شیرین زن او نبوده بلکه سهین زن خود فرهاد بوده معلوم باشد عمل خسرو در نظر قانون منطبق با کدام یک از انواع قتل و با کدام یک از مواد مربوطه قابل انطباق است!

همچنین اگر نرساندن غذا به مجبوس و فوت او در اثر غفلت و فراموشی حبس کننده با فرض اینکه نرساندن غذا هم که موجب فوت شده قتل محسوب و از مصادیق آن باشد چه نوع قتل و منطبق با چه ماده از مواد مربوطه است؟

اگر قانونهم با متابعت از نظر فقها قتل را تعریف کرده و بانواع آن تقسیم مینماید و هر نوعی را هم تعریف میکرد و میزان وحد مجازات قاتل را از روی انواع آن تعیین مینمود فروع مذکوره و هزارها فروع دیگر با اتحاد رویه و مبتنی بیک سببای

اصلاح قوانین

معقولی حل میگشت و محتاج بمواد متعدد ناقص و تطویل های بلاطائل نبود که بعضی از انواع قتل منطبق با هیچیک از آن مواد نباشد.

۱۰ - نه فقط بسیاری از موضوعاتی که مورد احتیاج جامعه بوده در قوانین پیش بینی نشده بلکه موضوعات پیش بینی شده هم ناقص و از جهت نقص موجب تشتت آراء و اختلاف نظرها گردیده و این نقص در کلیه قوانین وجود دارد و نواقص قانون مدنی که متأسفانه زیاد است مهمتر از نواقص سایر قوانین است و بعضی از موارد است که از جهت اهمیت موضوع موقعیت خاص دارد و نهایت لزوم را داشته تصریح شده باشد!

مثل ماده ۴۰۵؛ که معلوم نیست حق خیار متعدد وراثت تجزیه میشود یا همه مجتمعاً بایستی اخذ بخیار نمایند یا انحلال عقد نکاح منحصر بموارد ماده ۱۱۲۰ نیست چنانچه موانع ارث هم منحصر بمواردیکه در ماده ۸۸۰ و ۸۸۵ بیان شده نیست بلکه موانع دیگری هم برای ارث هست که در قانون بیان و تعیین نشده.

۱۱ - از جمله اموری که نهایت لزوم را دارد حسن تعبیر است چه سوء تعبیر در بسیاری از موارد موجب شده که اعمال غلط و برخلاف مبانی صورت گیرد!

برای نمونه میتوان تعبیر ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی را که عیناً در ماده ۴ قانون ازدواج تکرار شده مورد توجه قرار داد که در مواد مزبوره مقرر شده شرط شود هرگاه شوهر غایب شد یا... زن وکیل باشد خود را مطلقه نماید و دیده شده برطبق تعبیر این مواد اسناد ازدواج تنظیم شده در صورتیکه وکالت معلق باطل است و چنانچه طلاق داده شود طلاق صحیح نیست و بایستی زن وکیل شود که اگر شوهر غایب شد یا... خود را مطلقه نماید نه آنکه اگر غایب شد یا زن دیگر گرفت وکیل باشد و عبارت دیگر وکالت بایستی منجزاً واقع شود ولو مورد وکالت معلق بر تحقق امری گردد و از اینگونه تعبیرات که منشاء آثار است در قانون زیاد است که در اصلاح بایستی مورد توجه واقع شود. امید است در بحث جداگانه شروط ضمن عقود و آثار شروط معلق و احکام آن بیان شود.

۱۲ - آنچه از مجموع قوانین جاریه استفاده میشود این است که قانون در تشریفات رسیدگی و اخذ تصمیم نسبت بدعاوی متوجه نوع دعوی مدعی و منکر بوده آنهم نسبت بموردیکه مدعی یکنفر یا در حکم یکنفر باشد و بنوع تداعی که یکی از انواع مهمه عادی است توجهی نشده لذا طریقه رسیدگی و فصل خصومت و رفع تنازع در موارد تداعی در قانون معین نیست چنانچه راجع بصور اختلاف و تنازع و فروع آن در قانون مقرراتی دیده نمیشود و همچنین نسبت بموارد تعدد مدعی که مقتضی بوده مورد توجه باشد مقرراتی پیش بینی نگردیده است! - و لذا نوع:

تصمیمی که در موارد تداعی بایستی اتخاذ شود و نحوه رسیدگی در موارد تداعی و تعدد مدعی در قانون معین نیست و موکول بمقررات عمومی (که کافی بنظر نمیرسد) و سلیقه دادرسی مرجع رسیدگی شده است.

امید است با پیدا شدن مجالی در بحث از مبحث اعتراض شخص ثالث که یکی

اصلاح قوانین

از مباحث مهمه آئین دادرسی است صور تعدد مدعی و نواقص قانون مشروحاً بیان شود. این بود مجملی از مختصری از نواقص عمومی قابل گفتن - قوانین که بادر دست گرفتن قلم بدون فرصت برای مراجعه و دقت بنظر رسیده و با کنجکاوی و مراجعه و دقت بیشتر نواقص اساسی دیگری را میتوان نشان داد.

بی قانونی

بیدیهی است بی قانونی از قوانین ناقص بدتر و از بمب اتم برباد دهنده تر است و اگر همین قوانین ناقص مورد عمل مجریان کامل و صحیح واقع شود نارضایتیها کمتر و شاید بتدریج از بین میرود!

برای نمونه میتوان قانون ناقص و بی منطق تشکیل شرکت واحد اتوبوسرانی را با طرز عملی که برای اجرای آن شده است مقایسه و مورد بررسی قرار داد تا معلوم شود. فاصله ره از کجا است تا بکجا. قانون چیز دیگری میگوید و نظر دیگری داشته و مجریان قانون عمل دیگری انجام میدهند.

این است که برای جبران سرمایه های داخلی که در اثر عدم اعتماد ناشی از طرز عمل بخارج میرود مجبوریم با وسائل و آوانسهای برای جلب سرمایه های خارجی که آثار و نتایج آن برای کشور فعلاً بر ما مجهول است اقدام کنیم. آنچه بنظر میرسد اگر با عمل صحیح برطبق همین قوانین ناقص حس اعتماد در ملت تولید و ایجاد گردد احتیاج بجلب سرمایه های خارجی که در صورت موفقیت معلوم نیست برای ملت و کشور ما چه نتایج و ثمراتی بهار خواهد آورد نخواهیم داشت.

وضعیت بی قانونی در وضع قانون و مقررات و اجراء آن بجائی رسیده است که هر بنگاه و مؤسسه وابسته بدولت نسبت باسور و موضوعاتی که ارتباط با حقوق ملت دارد بدون هیچ تشریفات وبدون احساس هیچ مسئولیتی قانون ومقرراتی وضع و اجرا مینمایند و روز دیگر همان متصدی یا متصدی جدید با تغییر جای میزها و ماسوریت ماسورین همانها را نسخ و لغو و مقررات جدیدی اجرا مینمایند.

معلوم نیست با چه مجوزی بنگاه برق و تلفن وسازمان آب و ... که موضوعاً مربوط بعموم است همه روزه مقررات تازه برای خود بوجود آورده و اجرا مینمایند در صورتیکه با مقررات قبل حقوقی برای اشخاص موجود شده است!

آنچه بنظر میرسد مؤسساتیکه بموجب قانون بوجود آمده و ارتباط با حقوق ملت و عموم دارد حق ندارند خودسرانه برای خود مقرراتی وضع و اجرا کنند و این رویه مخالف بارژیم مشروطیت و روح قانون است و علاوه از وزیر دادگستری با داشتن سمت ریاست بازرسی کل کشور دادستان کل هم موظف و مکلف بجلوگیری از این خودسریها میباشد ومنظور از بازرسی کل کشور هم جلوگیری از اینگونه انحرافات وخودسریها است! اقتضا دارد کمیسیون دائمی متشکل از اشخاص بصیر در وزارت دادگستری بوجود بیاید ومقرر شود کلیه مقررات وزارتخانه ها و مؤسسات وابسته بدولت قبلاً بان

اصلاح قوانین

کمیسیون ارجاع و مورد بررسی و حکم و اصلاح و یا قوانین وفق داده شود و بعداً بصورت طرح قانونی یا آئین نامه درآید .

اگر برای علت این وضع محنت بار ورنج آور و کندی جریان امور ده جزء فرض کنیم فقط و فقط یک جزء آن مربوط بنقص قوانین است و نه جزء دیگر را دربی قانونی و نقص مجریان و بی علمی و کم اطلاعی و نارسائی قوه تشخیص و نداشتن قوه ابتکار و... میتوان یافت .

اشخاص دقیق و کنجکاو که داخل در جامعه بوده و باعموم طبقات تماس داشته و سر و کار دارند میدانند دلخونی جامعه چندان از نقص قوانین ناشی نبوده و نیست بلکه از بی قانونی مجریان قانون است که آنرا منحرف نموده و برخلاف آن عمل مینمایند .

مردم نمیگویند چرا فلان قانون بوجود آمده یا چرا ناقص یا چرا ظالمانه است بلکه میگویند چرا برطبق همان قانون ناقص و بی منطق رفتار و عمل نمیشود و میگویند چرا و چرا و انصافاً در بیشتر این چراها حق با مردم است .

امید است وزارت دادگستری با اقدام برقع نواقص و اصلاح قوانین در اصلاح نواقص دیگر هم اقدام نمایند .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی